

## ماهیت دیه از نظر دکتر کاتوزیان

این ابهام تنهارنگ نظری ندارد؛ در عمل نیز دادرسان رابه تردید و دودلی انداخته است، یعنی اگر الزام به دادن دیه کیفر مجازات قتل و جرح باشد با حکم به جبران خسارات مادی و معنوی زیان دیده قابل جمع است مجرم بآدادن دیه کیفر می بیند و بالزام به جبران خسارت، آثار مدنی تجاوز خود را از بین می برد ولی هرگاه دیه به منظور تشفی خاطر زیان دیده و جبران رنج و هزینه درمان او پرداخته شود توجه دادگاه به زیان اضافی مورد ادعای دعوای می نماید. قانونگذار نیز در این دودلی شریک دیگران است: در قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب 21 مهر ماه 1361 دیه تنها چهره کیفری داشت و ماده 7 دیات را در کنار حدود و قصاص و تعزیرات در شمار مجازات آنها آورده بود ماده 10 قانون نیز در تعریف دیات چنین داشت که: ((دیات جزای مالی است که از طرف شارع برای جرم تعیین شده است)) ولی تجربه های بعدی به نویسندگان قانون نشان داد که باید از این گزافه دست کشند و ماهیت دوگانه و پیچیده این نهاد را در نظر بگیرند. پس در قانون مجازات اسلامی مصوب 1371 (ماده 15) چنین آمده است: ((دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است))

این تغییر عبارت، در عین حال که نشان می دهد قانونگذار به خود آمده و متوجه اشکال شده است هیچ گرهی را نمی گشاید و بر ابهام مفهوم دیه می افزاید، زیرا در تعریف نیامده که دیه برای کدام چهره جنایت مقرر شده است: برای تنبه مجرم و ایجاد نظم و صلح اجتماعی، یا برای جبران زیان قربانی جرم؟ اگر تعریف پیشین ((دیه)) را بجای آن بجا ((جزا)) معرفی می کرد تعریف کنونی آن اندازه صراحت را نیز ندارد و انگهی در ماده 12 قانون هنوز هم دیه در شمار مجازات است و سایه ای که بر این تعریف ناقص دارد بر ابهام آن می افزاید و چهره کیفری آن را تقویت می کند.

از نظر روانی دغدغه خاطر دادرس فراتر از این گونه دودلیهاست: عدالت و تاریخ روبروی هم ایستاده اند و او در این اندیشه که چگونه آندو را در کنار هم نهد.

از یک سو، سنتهای دیرین به او چنین القامی کند که باره روان همگام شود و به آنچه سالیان دراز فقیهان و اندیشمندان گفته اند پای بند بماند و بدعتی را روا ندارد. و انگهی، با خود می اندیشد که راه سلامت گام نهادن بر جای پای دیگران است انسان متعارف راه آسان و کوفته را بر جاده ناهموار ترجیح می دهد و حرکت در جمع را انتخاب می کند تا مصون از گزند بماند و او را به هیچ تلاشی نشود.

از سوی دیگر، ندای عدالت زمزمه می کند: نشنیده ای که بزرگان گفته اند ((تن آدمی شریف است به جان آدمیت))؟ برابر داشتن ریاضی همه کسانی که لباس زیبایی آدمی رابه تن دارند عین ستم است و تظاهر به عدالت. عدالت واقعی نهادن هر چیز بر جای سزاوار آن است و شناختن جای سزاوار با چشم بسته میسر نمی شود و لازمه آن رعایت همه شئون و شرایط است چگونه می توان خسارت شکستن دست جراح

یاهنرمندی رابادست بیکاره ای دغل برابرداشت ودم از عدالتخواهی زد؟ آیاواقع انسانهدرپیشگاه قانون همچون اموال مثلثی ارزشی برابر دارند و شرف و تقواو علم و وضع اجتماعی آنان به حساب نمی آید؟ آیامی توان بر شاهکار جهان خلقت و جانی که حق در او دمیده است بهای مالی گذارد و نقیصی را که بر این مجموعه متفکر و فعال وارد شده است با ((ارش)) وارد بر اشیاء و حیوان قیاس کرد؟ آیا باورنداری که دیه در مجموعه کنونی ارزشهای اخلاقی رنگ و مفهوم دیگری پیدا کرده است که باید آن را به اجتهادی دیگر بیایی و سنت مورد احترام خود را جلایی تازه بخشی تاگرد پیری بر چهره آن احساس نشود؟

بر خورد این دونیز و جاذبه های هر کدام در رویه قضایی آشکار است: دادرسان جوان و به ویژه دانش آموختگان دانشکده های حقوق تمایل به اجتهاد جدید دارند و در تلاشند تا احترام به باورهای خود را با مصالح اجتماعی و ارزشهای آن سازگار کنند و عدالت ماشینی و نوعی راه سازند، ولی دیوان عالی به احتیاط و احترام به سنتها نظر دارد.

رای مورد نظر مانموداری از این کشاکش درونی است و می توان پیش بینی کرد که سرانجام بر خورد اندیشه هاهردونظر افراطی را تعدیل می کند و گامی دیگر در راه ((معقول شدن)) نظام حقوقی برداشته می شود تلاش مانیز برای نشان دادن مسیر حرکت این تحول و جلوگیری از انحراف آن است. پرونده شماره 3-2981/1-54/67 رای اصراری هیات عمومی دیوان عالی کشور 1368/9/14: خلاصه جریان پرونده.

در تاریخ 63/12/26 آقای محسن زندی دادخواستی به طرفیت آقای ذبیح الله گوران مبنی بر مطالعه مبلغ دومیلیون ریال بابت ضرر روزیان ناشی از جرم به دادگاههای عمومی ساری تسلیم و اظهار داشته: خواننده با فرزندم تصادف کرد که منجر به شکستگی شدید استخوانها و ضربه مغزی گردید مدت سه سال تحت معالجه بوده ولی معالجات موثر واقع نشد از بابت ضرر روزیان و از باب تسبیب به استناد حکم شماره 418/63 دادگاه کیفری یک سازمان تقاضای صدور حکم محکومیت و یی را به پرداخت مبلغ فوق دارم. خواهان در جلسه دادرسی افزوده است خواننده مجموعاً به پرداخت مبلغ 95 هزار تومان بابت دیه محکوم شده که آن را دریافت کرده ام، ولی هزینه معالجه بیشتر از این مبلغ بوده است مضافاً بر اینکه فرزندم دچار بیماری روانی شده و نگهداری وی در آینده مستلزم تحمل هزینه هایی خواهد بود. خواننده پاسخ داده با فرزند خواهان تصادف کردم و به پرداخت مبلغی به عوان دیه محکوم شدم که پرداخت شد و پس از این جریان اقامه دعوی علیه من وجه قانونی ندارد و تقاضای رد دعوی را می نماید.

شعبه اول دادگاه عمومی به موجب دادنامه شماره 483/64 حکم به محکومیت خواننده جمعا به پرداخت مبلغ 600 هزار ریال بر اساس نظر کارشناس صادر می نماید.

متعاقب فرجامخواهی خواننده، شعبه 11 دیوان عالی کشور، با این استدلال که با وجود صدور حکم به

پرداخت ديه ووصول آن مطالبه ضرروزيان ناشي از جرم وجه شرعي وقانوني ندارد، حكم صادره رامغايرباموازين قانوني تشخيص مي دهد وبانقض آن رسيدگي مجدداً به شعبه ديگر دادگاه عمومي ساري ارجاع مي نمايد.

شعبه اول دادگاه حقوقي يك در تاريخ 65/5/11 به لحاظ اينكه صدور حكم دادگاه كيفري به پرداخت ديه رافع مسئوليت مدني خوانده نيست، به صدور حكم محكوميت خوانده به پرداخت مبلغ 600 هزار ريال بابت ضرروزيان ناشي از جرم اظهار نظر نموده و پرونده جهت بررسي به اين شعبه (شعبه سوم ديوان عالي كشور) ارجاع شده وبه موجب دادنامه شماره 65/10/11/11-3/666 چنين راي داده شده است: ((باتصويب واجرائي قانون راجع به مجازات اسلامي وقانون حدودوقصاص قانون مسئوليت مدني در حدي كه باقوانين مذكورتعارض دارد منسوخه تلقي مي شود ومطالبه ضرروزيان مادي مجوز شرعي ندارد وباعدم تنفيذ نظريه پرونده جهت اقدام مقتضي به دادگاه ذي ربط اعاده شده است و دادگاه باهمان دلايل ومستندات مندرج در نظريه حكم به محكوميت خوانده به پرداخت مبلغ فوق صادر نموده است. حكم دادگاه مورد اعتراض وتجديد نظرخواهي خوانده قرار گرفته وپرونده مجدداً به ديوان عالي كشور ارسال وشعبه سوم به موجب دادنامه شماره 66/10/21-2/733 اعتراض را وارد تشخيص وباهمان استدلال مندرج در دادنامه قبلي خود راي صادره رانقض ورسيدگي رابه شعبه ديگر دادگاه حقوقي يك ساري محول مي نمايد پرونده پس از وصول به شعبه دوم دادگاه حقوقي يك ارجاع وبه كلاس 321/66 به ثبت مي رسد دادگاه در تاريخ 66/11/29 پس از كسب نظر مشاور پايان رسيدگي را اعلام و خلاصتاً به شرح زير مبادرت به صدور راي مي نمايد.

((باتوجه به محتويات پرونده كيفري مقصر بودن خوانده محرز است ومطالبه ضرروزيان ناشي از جرم مغايرتي باموازين شرعي وقانوني ندارد. باتوجه به مواد 7 و 10 قانون راجع به مجازات اسلامي ديه نوعي مجازات است وباضرروزيان ناشي از جرم تفاوت بسيار دارد وطبق اصل اباحه مطالبه ضرروزيان ناشي از جرم چون شرعاً ممنوع نشده جايز ومباح مي باشد در اصل 171 قانون اساسي وماده 154 قانون تعزيرات مطالبه ضرروزيان جايز اعلام شده ودر قانون مجازات اسلامي مطالبه ضرروزيان نفي نگرديده ودر مواد 3 و 4 و 5 قانون مسئوليت مدني كه تاكنون نسخ نشده وبه قوت خود باقي است، جبران ضرروزيان ناشي از جرم پيش بيني شده واز نظر قانون مدني نيز هرگاه كسي سبب ورود خسارت به غير شود بايد از عهده آن برآيد بنابه مراتب حكم به محكوميت خوانده به پرداخت مبلغ 600 هزار ريال بابت خسارات وارده صادر مي نمايد))

رأي دادگاه مورد اعتراض وتجديد نظرخواهي خوانده قرار گرفته وپرونده به ديوان عالي كشور ارسال شده است.

به تاریخ روز سه شنبه 1368/9/14 جلسه فوق العاده هیئت عمومی دیوان عالی کشور پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده نماینده دادستان کل کشور مبنی بر ((در پرونده 54/67 هیئت عمومی، نظر دادسرای دیوان عالی کشور به شرح زیر است: نظر دیوان عالی کشور مورد تأیید است)) مشاوره نموده و به اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده اند:  
رای هیات عمومی دیوان عالی کشور (شعب حقوقی)

((حکم تجدید نظر خواسته و استدلال دادگاه مخدوش است زیرا ادعای مطالبه ضرروزیان ناشی از جرم بر اثر ضربه مغزی و شکستگی استخوان جمجمه شهاب زندی در دادگاه کیفری مطرح و رسیدگی شده و دادگاه کیفری در حکم خود مقدار دیه را بر طبق قانون دیات معین نموده است بنابراین دعوی ضرروزیان وارده به شخص مزبور بر اثر همین جرم تحت عنوان دیگری غیر از دیه فاقد مجوز می باشد و اگر تجدید نظر خواه در مورد کمیت دیه اعتراض داشته باشد باید از طریق مراجع کیفری اقدام نماید لذا حکم فرجامخواسته نقض می شود و تجدید رسیدگی با رعایت ماده 576 قانون آیین دادرسی مدنی به شعبه دیگر دادگاه حقوقی یک ساری محول است))

در تصمیم دیوان عالی و نظر شعبه سوم آن چند نکته مهم وجود دارد که مطالعه و تحلیل آنها به یافتن راه حل مطلوب کمک فراوان می کند.

#### 1. نسخ قانون مسئولیت مدنی

در رای شعبه سوم دیوان عالی کشور، در مقام نقض نظریه شعبه اول دادگاه حقوقی یک، چنین می خوانیم: ((باتصویب و اجرای قانون راجع به مجازات اسلامی و قانون و حدود قصاص، قانون مسئولیت مدنی در حدی که با قوانین مذکور تعارض دارد منسوخه تلقی می شود و مطالبه ضرروزیان مادی مجوز شرعی ندارد...)) چنین گشاده دستی در اعتقاد به نسخ ضمنی قانون از دیوان عالی بعید است زیرا مفاد مواد 3 و 4 و 5 قانون مسئولیت مدنی که در نظریه دادگاه تالی به آن استناد شده در واقع بیان مصداقهایی از قواعد تسبیب است؛ قاعده ای که بی گمان چهره شرعی دارد و در قانون مدنی و بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی به تکرار از آن سخن رفته است بالاترین نتیجه ادعای شمول دیه بر تمام زیانهای مادی و معنوی پذیرش این نکته است که با پرداخت دیه از قربانی جرم رفع ضرر شده و دیگر زیانی باقی نمانده است که با حکم جداگانه جبران شود. این ادعا، بر فرض پذیرفته شدن، حاوی تعارض میان قانون مجازات اسلامی و قواعد مسئولیت مدنی نیست؛ به معنی اجرای ویژه ای از مفاد آن است پس چرا باید توهم نسخ ضمنی در آن رود؟

وانگهی، چنانکه در رای دیوان نیز به طور ضمنی به آن اشاره شده است، قلمرو قانون مسئولیت مدنی به مراتب گسترده تر از زیانهای ناشی از قتل و جرح است و شامل تمام مواردی که از فعل یا تفریط شخص به

دیگری آسیب و ضرر می رسد می شود ، خواه آن فعل یا تفریط جرم باشد یا نباشد و خواه جرم منبع ضرر قتل و جرح باشد یا کار ناروایی دیگر، پس اگر دیوان عالی اعتقاد داشته باشد که احکام دیه قلمرو آن موادر محدود می کند آیا شایسته است که واژه نسخ را بکار ببرد؟

نسخ به معنی زدودن حکم از نظام حقوقی است، در حالی که محدود شدن قلمرو حکم در اصطلاح ((تخصص)) نامیده می شود تفاوت این دو اصطلاح و آثار ویژه هر کدام به طور معمول در مقدمه علم حقوق و برای جوانانی که در آغاز مطالعه حقوق هستند گفته می شود: در فرضی که قانون سابق عام و قانون جدید معارض با آن خاص است، حکم جدید را مخصص عام پیشین می گویند تا نشانه بقای حکم و محدود شدن قلمرو آن باشد 1 ادعای شعبه سوم بر فرض که تمام مبانی آن پذیرفته شود، این است که قلمرو احکام مسئولیت مدنی در خصوص زیان ناشی از قتل و جرح محدود شده و دادن مبلغ مقطوع دیه جای آن را گرفته است در چنین فرضی، سخن از نسخ گفتن خطاست و آثار نامطلوبی به بار می آورد که بی گمان صادرکنندگان رای نیز ملتزم به آن نمی شوند.

## 2. ماهیت دیه

درباره ماهیت دیه تاکنون دو پاسخ گوناگون داده شده است.

1. دیه کیفر مجازات قتل و جرح و هدف از آن تنبه مجرم است این گفته در رای مورخ 66/11/29 شعبه اول دادگاه حقوقی يك چنین توجیه شده است:

((...)) با توجه به مواد 7 و 10 قانون راجع به مجازات اسلامی، دیه نوعی مجازات است و یا ضرر روزیان ناشی از جرم تفاوت بسیار دارد و طبق اصل اباحه مطالبه ضرر روزیان ناشی از جرم چون شرعا ممنوع نشده جایز و مباح می باشد)) بخش نخست استدلال که در آن آمده است ((دیه نوعی مجازات است)) بیان چهره ای از واقعیت است نه تنهادر قانون مجازات اسلامی دیه را در شمار کیفرها آورده اند، از نظر تاریخی در فقه نیز نظری بدین مضمون به دیه شده است 2. وانگهی، مالی که به سبب جنایت بر مجرم واجب می شود 3، بی گمان رنگی از کیفر هم دارد ولی بخش دوم آن که می گوید ((دیه با ضرر روزیان ناشی از جرم تفاوت بسیار دارد)) قابل انتقاد به نظر می رسد زیرا اگر دیه تنها کیفر جرم بود، نمی بایست به زیان دیده پرداخته شود و او بتواند از دیه بگذرد و مجرم را عفو کند امکان اسقاط امتیازی که قانون به اشخاص می دهد نشانه وجود حق است؛ حقی که به میراث نیز می رسد و انگهی در قانون دیات به مواردی برخورد می شود که دیه خسارت نامیده شده یا برای اموری مقر است که جرم محسوب نمی شود و کیفری ندارد برای مثال در ماده 316 ق.م.ا.دیه در خطای محض به عهده عاقله است و در ماده 311 می خوانیم: ((عاقله تنهاعهده دار پرداخت خسارتهای حاصل از جنایتهای خطایی محض از قتل ناموضحه است 4)) همچنین، در باب منجبات ضمان (اتلاف و تسبیب) موارد گوناگونی پیش بینی شده که شخص ضامن دیه است بدون اینکه

جرمي مرتكب شده باشد(مواد319 به بعد)5

از اينها گذشته، در صورتي كه ديه تنهاكيفر جرم قتل و جرح باشد كه به وسيله قرباني آن انتخاب مي شود زيان ديده ياشاكي مي تواند هم ديه را بگيرد و هم زيان ناشي از جرم را؛ نتيجه اي كه پذيرش آن برخلاف اصول مسئوليت مدني است: هدف از مسئوليت مدني جبران ضرر است نه تحصيل سود براي زيان ديده پس، ضرري را كه به گونه اي جبران شده است نمي توان مطالبه كرد دادن ديه، تمام يادست كم بخشي از زيان قرباني جرم را جبران مي كند و زمينه ضمان مجرم را از بين مي برد؛ همانند وفاي به عهد در ديون كه به سقوط تعهد منتهي مي شود.

2. ديه وسيله جبران خسارت ناشي از جرم مربوط مي كند، پاره اي از نويسندگان و قضات را چنان فريخته است كه نقش ديه را در امور كيفري فراموش کرده اند در نظر اينان ديه وسيله جبران خسارت است و مجازات نيست ولي اين نظر افراطي را نيز بايد مردود شمرد زيرانه تنها قانون مجازات آن را در شمار كيفرها آورده است ( ماده 12 ق.م.ا. ) نتيجه منطقي اين نظر امكان جمع ديه با قصاص و حدود تعزيرات است درحالي كه قانون اين امكان را نپذيرفته و در واقع اختلاط مجازات هار منع کرده است اگر ديه تنها چهره مدني داشت و ابزار جبران خسارت بود، مي بايستي قاتل مجازات قصاص را تحمل مي كرد و با دادن ديه نيز ضرر ناشي از كار خود را جبران مي ساخت ولي قانونگذار ديه را كفه متقابل قصاص ساخته و به شاكي اجازه داده است كه يكي از آن دو را انتخاب كند.

نتيجه نامعقول ديگر اين است كه بايد پذيرفت در جامعه اسلامي آنچه قصاص ندارد، مانند كشتن كافر و فرزند ديوانه جرم نيست و مرتكب تنها بايد خسارت ناشي از فعل خود را جبران كند( مواد 220 و 222 ق.م.ا. ) قانون اين نتيجه نامعقول را هم رد مي كند و با دادن عنوان ((قاتل)) اعمال ياد شده را در زمره جرايم مي آورد.

ولي نتيجه اي كه به طور مستقيم به موضوع ما ارتباط پيدايي كند اين است كه اگر ديه مبلغ مقطوع خسارتي باشد كه قانونگذار براي ضرر و زيان ديده معين کرده است با صدور حكم ديه بايد دعوي خسارت پايان يابد و زيان ديده از مطالبه هرگونه مبلغ اضافي محروم شود. اين نتيجه را قانون ديانت رد نكرده و رسم دادرسهاي قديمي نيز به همين منوال است ديوان عالي كشور نيز در راي اصراري همين نتيجه را دنبال مي كند: در نظر هيأت عمومي مي خوانيم ((.. ادعاي ضرر و زيان ناشي از جرم بر اثر ضربه مغزي و شكستگي استخوان جمجمه... در دادگاه كيفري مطرح و رسيدگي شده و دادگاه كيفري در حكم خود مقدار ديه را بر طبق قانون ديانت معين نموده است بنا بر اين دعوي ضرر و زيان وارد به شخص مزبور بر اثر همين جرم تحت عنوان ديگري غير از ديه فاقد مجوز مي باشد..))

منتها، بايد دانست بر فرض ديه تنها چهره مدني داشته باشد كه براي جبران خسارت داده مي شود، مشمول

آن بر تمام ضررها دلیل اضافی می‌خواهد و همین امر سبب شده است که بعضی، با اعتراف به ماهیت مدنی دیه، کوشیده اند تا با استناد به عموماً مربوط به لزوم جبران تمام ضرر از آن نتیجه ناروا پرهیز کنند و ادعای شاکي را نسبت به مطالبه خسارت قابل استماع بدانند<sup>6</sup>. با وجود این، باید پذیرفت که اعتقاد به چهره مدنی محض برای دیه و نفی ماهیت کیفری آن، اثبات وجود حق اضافی را برای قربانی جرم دشوار تر می‌کند، زیرا ظاهر این است که قانونگذار، در مقام بیان چگونگی جبران خسارت و میزان مبلغی که بر عهده مجرم قرار می‌گیرد، به تمام خسارت نظر دارد نه به بخشی از آن.

حقیقت این است که مساله چنانکه باید طرح نشده است: تلاش برای الحاق دیه به یکی از دو ماهیت کیفری و مدنی در نظامی ضروری است که مرز قاطع میان مسئولیت مدنی و کیفری وجود داشته باشد. این مرز از ابتکارهای نویسندگان سده های اخیر است و در حقوق قدیم کشورها دیده نمی‌شود و اصطلاح ((کیفر مدنی)) یا ((شرط کیفری)) نیز از یادگارهای همان دوران است که گاه در حقوق جدید هم بکار برده می‌شود. برای مثال، در حقوق روم، امکان ابطال معامله مکره جزای عمل کسی بود که دیگری را وادار به معامله می‌کرد<sup>7</sup> و تدلیس نیز ماهیت دوگانه داشت در حالی که در حقوق کنونی این دور ویداد از حیث اثری که در معامله دارد، در زمره مسائل حقوقی است.

در نظام کیفری که بر پایه قصاص قرار دارد، مسئولیت مدنی و کیفری آن مرز قاطع در حقوق کنونی را ندارد و بیشتر نهادها دو چهره است هم حقوق عمومی در آن ملحوظ است و جنبه کیفری دارد و هم حقوق خصوصی زیان دیده به همین جهت نباید باعث شگفتی شود که چرا از روابط همسایگان و تصادم رانندگی و تقصیرهای پزشکی در قانون مجازات اسلامی سخن گفته شده است یا کیفر قتل را ولی دم انتخاب می‌کند. دیه نیز ماهیتی دوگانه دارد. نقد دونه نظری که به وحدت ماهیت دیه منتهی می‌شود بخوبی نشان می‌دهد که دیه، هم مجازات است تا مانع از ارتکاب جرم قتل و جرح و اتلاف جان و مال دیگران شود، و هم به منظور جبران ضرر به شاکي داده می‌شود از این ایراد هم نباید هراسید که چگونه ممکن است موجودی دو ماهیت جداگانه داشته باشد، زیرا دیه از امور اعتباری است و وحدت و کثرت ماهیت آن نیز ساخته ذهن و قرار دادهای اجتماعی است. در واقع، دیه به اعتبارهای گوناگون ممکن است چهره کیفری داشته باشد یا مدنی یا هر دو.

اعتقاد به ماهیت دوگانه دیه و توجه به آثار ناشی از اختلاط دو مسئولیت کیفری و مدنی نه تنها واقعیتی انکارناپذیر است راه را برای رسیدن به نتیجه ای معقول باز می‌کنند: ماهیت کیفری دیه احتمال شمول دیه به جبران تمام خسارات ناشی از جرم را ضعیف می‌کند و اجرای عدالت را با مانع قانونی روبرو نمی‌سازد تکیه بر ماهیت مدنی و چهره حمایتی دیه نیز مانع از آن است که زیان دیده بتواند هم دیه را بگیرد و هم زیان ناشی از جرم را بخواهد.

### 3 امکان مطالبه ضرر اضافی

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست آمد که دادن دیه همیشه نمی تواند تمام ضرر ناشی از جرم را جبران کند و گاه بخش مهمی از آن جبران نشده باقی می ماند. به ویژه در نظام دیه تفاوت‌هایی ناشی از شخصیت زیان دیده و رنج و لطمه های روحی و صدمه به سرمایه معنوی او نادیده گرفته شده است از سوی دیگر قانون مسئولیت مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری و سایر احکام مربوط به جبران خسارت و قاعده لاضرر به محاکم می کند که تمام ضررهای ناشی از جرم باید جبران شود و هیچ ضرری نباید جبران نشده باقی بماند. پس، یاباید به نسخ ضمنی یا تخصیص همه آن قواعد نظر داد (کاری که شعبه سوم دیوان کشور کرده است) یاباید راهی اندیشید که حکم دیه را با سایر قواعد جمع شود و تعارضها از بین برود.

احتمال نخست هم خلاف عدالت است و هم در چهره افراطی خود (نسخ قواعد) نظام مسئولیت مدنی را واژگون می سازد و باید تا حد امکان از آن پرهیز کرد، در حالی که جمع میان قانون دیات و سایر قواعد مربوط به مسئولیت مدنی، نه تنها نظام جبران خسارت را برهم نمی زند آن را هانگون و عادلانه می سازد و به دادرس اجازه می دهد که حفظ سنتها را با اجرای عدالت همگام سازد.

در قانون دیات هیچ حکمی که نشانه نسخ یا تخصیص قواعد مسئولیت شود به چشم نمی خورد، جز اینکه مقطوع و نوعی بودن مقدار دیه در باره همه جرایم قتل و جرح ظهور در این دارد که قانون فرض کرده است همه خسارات زیان دیده همین اندازه است و لی باید توجه داشت که این فرض خلاف واقعیت و نوعی مجاز حقوقی و استثناء است که به قانونگذار نسبت داده نمی شود، مگر اینکه صراحت حکم چنان باشد که هرگونه تفسیر مخالفی را ممنوع سازد. در موضوع بحث ماده به نظامی پیوند خورده است که در آن همه ضررها باید جبران شود. پس، معنی تعیین میزان مقطوع در چنین نظامی این است که قانونگذار میزان حداقل ضرر ناشی از این جرایم را تعیین کرده است تا به عنوان مجازات مرتکب و تشفی خاطر قربانی به اوداده شود تعیین این میزان مقطوع دوفایده مهم دارد که مبنای فرض را توجیه می کند:

1. زیان دیده میزان دیه نیازی به اثبات ورود خسارت ندارد در دعاوی مسئولیت مدنی، دشوارترین مرحله دادرسی اثبات ورود ضرر است در غالب موارد زیان دیده ناچار ایت که به احتمال و ظن غالب متوسل شود، یعنی ظن را جانشین قطع سازد. برای مثال، در موردی که دست کارگری قطع شده است، چگونه می توان در باره میزان واقعی خسارت در آینده به یقین رسید؟ کسی چه می داند که سر نوشت اودر آینده چه رقم خورده است و بر قلم صنع چه جاری شده؟ معمول شده است که دستمزد مانند او را معیار تمیز میزان خسارت می سازند، ولی آیا بواقع تضمینی وجود دارد که اوتاچه زمان به اشتغال خود ادامه می دهد؟ 8 پس، فرض ورود خسارت به مبلغ دیه نیز، مانند فرض تقصیر برای مرتکب، در چنین مواردی برای زیان دیده مفید است و از تفریط بسیاری ضررهای ناروا جلوگیری می کند.



2. مجازات مرتکب به گونه ای قاطع معین می شود. اگر ماهیت دوگانه و مختلط دیه پذیرفته شود و این نکته مورد توجه قرار گیرد که دیه، در عین حال که مقدار مقطوع و نوعی برای آن روشن می شود. کیفر جرم را نمی توان به نظر دادرسی و اگذار کرد یا تابع اوضاع و احوال ساخت. قانونگذار ناچار است که میزان آن را به طور نوعی و قاطع معین کند. پس، دلیل واقعی تعیین میزان دیه چهره کیفری این نهاد ایت نه شمول آن بر تمام خسارات مادی و معنوی.

بدین ترتیب، درباره رابطه دیه با سایر قواعد مسئولیت مدنی، دادرسی با دو احتمال گوناگون روبروست: الف) احتمال تخصیص آن قواعد و ایجاد استثنا درباره زیانهای ناشی از قتل و جرح؛ ب) احتمال ایجاد فرض حقوقی برای حداقل میزان ضرر و تعیین کیفر مجرم در صورت رهایی از قصاص. این دو احتمال، هر کدام منطقی به همراه دارد، منتها یکی به تخصیص و ایجاد استثنا و حکومت می انجامد و دیگری به جمع و همگونی. پس، باید احتمال دوم را برگزید، زیرا مجری قانون باید تا حد امکان از نسخ و تخصیص قواعد بپرهیزد و در مقام تردید، جمع احکام را ترجیح دهد (الجمع مهما امکن اولی).

4. رعایت اعتبار امر مختوم و خسارات حادث بعد از صدور حکم نکته دیگری که باید در نظر داشت رعایت اعتبار امر مختوم در دادگاههای کیفری است که هیات عمومی دیوان عالی کشور در توجیه رد دعوی به آن استناد کرده است. در این رای می خوانیم: ((...دعوی ضرر و زیان 9 وارده به شخص مزبور بر اثر همین جرم تحت عنوان دیگری غیر از دیه فاقد مجوز می باشد...)). ظاهر جمله حکایت از این دارد که چون دیه همان ضرر و زیان ناشی از جرم است که يك بار به آن رسیدگی شده، طرح دوباره آن با عنوان دیگر امکان ندارد. اگر مقصود همین باشد، قابل انتقاد است، زیرا دیدیم که دیه فرض قانونی مربوط به ضرر مسلم در قتل و جرح و اتلاف است، پس مطالبه و اثبات ضرر بیشتر هیچ تعارضی با صدور حکم بردیه ندارد. به بیان دیگر، صدور حکم به پرداختن دیه بدین معنی نیست که تمام ضرر جبران می شود؛ حکم به جبران ضرر مفروض در قانون است و هیچ مانعی ندارد که مدعی ورود ((ضرر فرض نشده)) در دادگاه حقوقی برای مطالبه آن طرح دعوی کند. منتها، چنانکه گفته شد، مدعی نمی تواند دیه را از دادگاه کیفری بگیرد و زیان ناشی از جرم را از دادگاه حقوقی. دعوی، در بخشی از زیان که با دادن دیه جبران شده است، تکرار دعوی سابق است و موضوعی برای آن باقی نمانده است، ولی در بخش اضافی، یا زیان خارج از فرض قانونی دیه، دعوی است جدید که باید به آن رسیدگی شود.

باوجود این، اگر زیان دیده از جرم برای مطالبه تمام خسارت خود (نه دیه تنها) در دادگاه کیفری طرح دعوی کند و دادگاه بر این مبنا که دیه حاوی تمام زیانهای مادی و معنوی ناشی از جرم است حکم به پرداخت دیه دهد، پذیرش دعوی خسارت در دادگاه حقوقی با اعتبار امر مختوم کیفری منافات دارد، زیرا

سبب صدور احکام متعارض در دادگاه کیفری و مدنی می شود: فرض کنیم دادگاه حقوقی به زیان اضافی حکم دهد. در این فرض، دادگاه کیفری نظر داده است که مدعی نسبت به بخش اضافی حق ندارد و اکنون دادگاه مدنی به استحقاق او نظر می دهد. مبنای اعتبار امر قضاوت شده پرهیز از چنین اتفاقی است<sup>10</sup> و به همین جهت می گویند دعوی شنیده نمی شود. پس، اگر زیان دیده به ناتمام ماندن جبران خسارت و عدم کفایت دیه اعتراض دارد، باید از راه تجدید نظر خواهی به حق خود برسد و نمی تواند رای کیفری را رها سازد و همان موضوع را در دادگاه حقوقی مطرح کند. قانون با چنین دوباره کاری مخالف است، هر چند که تجدید نظر مکرر را بپذیرد<sup>11</sup>.

از مفاد حکم دیوان عالی بخوبی بر نمی آید که جریان دعوی چگونه بوده است و آیا طرح دعوی مطالبه خسارت در دادگاه حقوقی تکرار همان دعوی خصوصی در دادگاه کیفری بوده است، یا موضوع دودعوی متفاوت بوده و دیوان به دلیل شمول دیه بر تمام خسارات حکم دادگاه حقوقی را شکسته است. این تفاوت اهمیت دارد زیرا، در فرض تکرار دعوی، دادگاه باید قرار رد آن را بدهد که به معنی خودداری از استماع دعوی است (ماده 203 ق.آ.د.م.) ولی در فرض دوم، که بر مبنای شمول دیه بر تمام خسارات است بدون اینکه دعوی تکرار شده باشد (مانند در خواست زیان معنوی)، دادگاه باید حکم به بیحقی مدعی بدهد، و تمام بحث درباره نادرستی این تصمیم است که با مفهوم دیه در حقوق کنونی منافات دارد.

نکته دیگری که باید بر این بحث افزود موضوع خسارات حادث بعد از صدور حکم است، مانند فرضی که دیه جرح پرداخته می شود ولی، پس از صدور حکم، همان جرح سبب خونریزی مغزی یا فلج عضو دیگر می شود یا زمینه ابتلای مجروح را به مرض دیگر (مانند کزاز) فراهم می سازد و زیان دیده این زیانهای حادث را از دادگاه می خواهد.

در این فرض، محلی برای صدور قرار رد یا عدم استماع دعوی وجود ندارد، زیرا فرض این است که زیان حادث است؛ نه موضوع در خواست و بوده و نه حکمی در باره آن صادر شده است. پس، نمی توان ادعا کرد که اعتبار امر قضاوت شده مانع از طرح دعوی است<sup>12</sup> و تمام بحث بدین باز می گردد که آیا دیه تنها خساراتی است که زیان دیده از جرم می تواند مطالبه کند، یا فرضی است ناظر به حداقل خسارت عمومی نسبت به نوع جرایم قتل و جرح؟ پرسشی که به آن پاسخ داده شده و تأمل در آن می تواند افق تازه ای را در حقوق کیفری- مدنی ماباز کند و عدالت و سنت را آشتی دهد